

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد
در رشته زبان و ادبیات فارسی

موضوع:

سیمای جامعه در شاهنامه (با تأکید بر بخش تاریخی)

استاد راهنما:

سرکار خانم فرنگیس پرویزی

استاد مشاور:

آقای دکتر حسین نجفداری

نگارش:

رضا تقی زاده ورزنی

زمستان ۱۳۸۶

چکیده

شاهنامه، شاهکار بزرگ فردوسی، یکی از بهترین منابعی است که در آن جامعه ساسانی به خوبی تصویر شده است. در این پژوهش، بر طبق بخش تاریخی شاهنامه، جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی آن دوره مورد بحث قرار می‌گیرد. در فصل اول، جنبه‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد شامل: مناصب و مشاغل سیاسی، اداری، دینی و نظامی و همچنین اصطلاحات رایج برای پوشاک، غذاها، آلات موسیقی، معطرات، واحدهای اندازه‌گیری، ضرب سکه و سکه‌های رایج، بنای شهرهای جدید، ابزار حمل و نقل، نجوم، گاه‌شماری و مالیات. در فصل دوم، جنبه‌های فرهنگی مورد بحث قرار می‌گیرد شامل: آموزش و پرورش، آداب و رسوم درباری، اعیاد و جشنها، تفریحات و سرگرمیها، آداب میگزاری، ازدواج، خاکسپاری و تعزیت.

فهرست مطالب

مختصری راجع به فردوسی	۱
مسائل اجتماعی	
مقدمه.....	۷
طبقات اجتماعی و مشاغل.....	۷
وزیر.....	۱۰
اهمیت وزیر.....	۱۰
جایگاه وزیر.....	۱۱
وظایف وزیر.....	۱۵
دبیران.....	۱۷
دبیر.....	۱۹
جایگاه و اهمیت دبیری.....	۲۱
وظایف دبیر.....	۲۳
نامه نگاری و ابزار نویسندگی.....	۴۱
گِل مُهر.....	۴۳
اجازه خروج با گِل مُهر.....	۴۴
پراگندن مشک برنامه.....	۴۴
نامه را در جامه پوشیده داشتن.....	۴۵
اصطلاحات دیوانی.....	۴۷
باج و خراج.....	۵۰
دین و نقش آن در حکومت.....	۵۴
اصطلاحات دینی و مراسم مذهبی.....	۵۴
مراسم مذهبی.....	۵۶

۵۹	جایگاه موبدن موبد.....
۶۶	موبدان.....
۷۱	وظایف موبد موبدان.....
۷۳	وظایف موبدان.....
۸۱	هیبربد.....
۸۵	پهلوان.....
۸۸	ابزار مورد استفاده در جنگها.....
۹۹	اصطلاحات نظامی.....
۱۰۱	تاکتیکها و شیوه‌های جنگ.....
۱۱۰	مشاغل درباری و مستخدمین ادارات.....
۱۱۶	صنعتگران و پیشه‌وران و توده مردم.....
۱۲۱	غذاها.....
۱۲۷	واحدهای اندازه‌گیری.....
۱۳۰	مسکوکات رایج.....
۱۳۱	ضرب سکه در دوره ساسانی.....
۱۳۲	بنای شهر جدید.....
۱۳۵	معطرات.....
۱۳۷	وسایل نشستن و استراحت و گستردنیها.....
۱۳۸	منسوجات و پوشیدنیها.....
۱۴۳	القاب و عناوین.....
۱۴۴	اصطلاحات نجومی.....
۱۵۲	اصطلاحات تقویمی.....
۱۵۴	شیوه‌های مجازات و تحقیر و قتل.....
۱۶۶	وسایل حمل و نقل.....

مسائل فرهنگی

۱۶۸	اعیاد و جشنها
۱۶۹	مراسم تاجگذاری
۱۷۰	آموزش و پرورش
۱۷۳	لوازم شاهی و بزرگی
۱۸۴	آداب و رسوم درباری
۱۸۴	رسم احترام
۱۸۶	پذیره شدن
۱۹۰	بدرقه
۱۹۱	خلعت بخشش
۱۹۴	اسپ خواستن
۱۹۴	هدیه، پیشکش، نثار
۱۹۹	عهد منشور دادن
۲۰۰	تفریحات و سرگرمیها
۲۰۴	آلات و اصطلاحات موسیقی
۲۰۶	مراسم ازدواج و خواستگاری
۲۰۹	رسم خاکسپاری و تعزیت
۲۱۲	باده‌گساری و آداب آن
۲۱۵	منابع
۲۱۸	چکیده انگلیسی

پیشگفتار

«گفته‌اند که ادبیات نمایانگر جامعه خویش است و چون آینه‌ای است که سیمای جامعه در آن نمود تام و تمام دارد، زیرا آنچه در جامعه وجود داشته یا از طریق کتب تاریخی و یا از طریق ادبیات به دست ما رسیده؛ با این تفاوت که تاریخ‌نویسان به جزئیات، آداب و رسوم و باورهای جامعه معمولاً کاری ندارند و یک سری کلیات را ارائه می‌دهند، اما در کتب نوشته‌ها و مقالات ادبی چه در نظم، چه در نثر، از جزئیات نیز پرده برداشته می‌شود.»^۱ نمونه آن شاهنامه فردوسی است.

ایرانیان همواره به فرهنگ گذشتگان خود می‌بالند دانستن غنای فرهنگی این مرز و بوم جز در مطالعه آثار گذشتگان ممکن نیست هدف من از نگارش این پایان نامه، نشان دادن گوشه‌هایی از زندگی اجتماعی و فرهنگی و آداب و رسوم مردم ایران است که سبب شناخته شدن ایران در زمره کشورهای ریشه‌دار با بنیانی استوار شده است.

دلایل انتخاب این موضوع برای پایان نامه:

۱- صحت روایت فردوسی با آنچه مورخان بزرگ روایت کرده‌اند است ذبیح‌الله صفا در کتاب «حماسه سرایی در ایران» می‌نویسد: «در اغلب کتب تاریخی عربی مانند تاریخ طبری و همچنین ترجمه فارسی آن بسیاری از شاهان هنگام جلوس به تخت سلطنت خطبه‌هایی ایراد می‌کنند و عین این امر در شاهنامه نیز ملحوظ است. از میان این کتب، کتاب غرر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم تألیف ابومنصور ثعالبی، بیش از همه به شاهنامه نزدیک است. ثعالبی از معاصران فردوسی بود و کتاب خود را به امیرنصر بن ناصرالدین سبکتکین تقدیم کرد. مأخذ مهم و اساسی ثعالبی ماخذی بوده است که فردوسی نیز از آن استفاده کرده بود (یعنی شاهنامه ابومنصوری) و همین امر باعث نزدیکی فراوان بسیاری از مطالب غرر اخبار ملوک‌الفرس و شاهنامه فردوسی شده است. میان این کتاب (غرر اخبار ملوک‌الفرس) و شاهنامه در بعضی موارد اختلاف مختصریست و آن نتیجه استفاده ثعالبی است از برخی مأخذ دیگر مانند تاریخ طبری و شاهنامه ابوعلی بلخی و غیرها. اما موارد اتحاد این دو کتاب بسیار است و با این حال در بعضی از فصول دو کتاب مذکور از حیث

ایجاز و اسه‌اب بینونت و اختلافي موجود است و معمولاً سخنان ثعالبي در اینگونه موارد مختصرتر است و گویا ابومنصور ثعالبي مطالبی منقول را به اختصار آورده باشد، زیرا روش نگارش تاریخی که باید مبتنی بر مدارک مختلف باشد چنین امری را ایجاب می‌کند. سخنان ثعالبي و فردوسی در بعضی داستانها از لحاظ کلیات هیچگونه بینونتی ندارد اما فردوسی داستان را به تفصیل بیشتری آورده است.»^۲

بنابراین دانستم که کوشش بنده در تدوین این پایان نامه عبث و خالی از فایده نیست
۲- علاقه و تمایلی که به این موضوع داشتم. زیرا کمتر کسی است که علاقه‌مند به تاریخ پر افتخار گذشته این مرز و بوم باشد و نخواهد بداند که زمانی شکوه امپراتوری ساسانی در چه حد و درجه‌ای در میان سایر کشورها بوده است. به قول ذبیح‌الله صفا «در دوره ساسانیان سلطنتهای اردشیر بابکان و شاپور دوم و بهرام گور و نوشین روان و خسرو پرویز، دوره‌های عظمت و جلال است.»^۳

مأخذ اصلی من در تدوین این پایان نامه، شاهنامه فردوسی، به تصحیح سعید حمیدیان که بر اساس چاپ مسکو است بوده و از روش کتابخانه‌ای بهره جست. بعد از اتمام برگه برداری از کتاب برای حصول اطمینان بیشتر، از «فرهنگ شاهنامه فردوسی» تألیف فریتس ولف یاری جست و برای معانی اصطلاحات دشوار، از فرهنگهای لغت استفاده نمودم.
ارجاعات بیتها به این ترتیب است که از راست به چپ، ابتدا نام پادشاه آمده است و سپس شماره صفحه و شماره بیت. که از چپ به راست مرتب شده اند پی نوشت و منابع مطابق کتاب آیین نگارش علمی از عباس حری است. شماره بر اساس شاهنامه چاپ مسکو است در پایان، از اساتید راهنما و مشاور خود، سرکار خانم دکتر فرنگیس پرویزی و جناب آقای دکتر حسین نجفداری که در طول مدت نگارش این پایان نامه از راهنماییهای خودشان بنده را بی نصیب نگذاشتند و در انتخاب موضوع و معرفی منابع دست اول به اینجانب نهایت لطف و مرحمت داشته‌اند تقدیر و سپاسگذاری می‌نمایم. همچنین از استاد گرانقدر جناب آقای دکتر ابوالقاسم رادفر که سمت داوری این پایان نامه را برعهده گرفتند بسیار متشکرم.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- عبدالحسین فرزاد، در بارهٔ نقد ادبی (تهران نشر قطره، ۱۳۷۶) ص، ۷۱
- ۲- ذبیح‌الله صفا حماسه سرایی در ایران، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۲) ص ۲۰۰.
- ۳- همو، ص ۲۱۴

مختصری راجع به فردوسی

«استاد ابوالقاسم منصور (حسن؟ احمد؟) بن حسن (احمد؟ علی؟ اسحق؟) بن (شرفشاه؟) مشهور به فردوسی شاعر بزرگ و منطق قرن چهارم و پنجم هجریست که در حدود ۳۲۹ در «قریه باژ» از قراء طابران طوس میان خانواده‌یی از دهقانان متولد شد که ثروت و ضیاع موروث داشتند.^۱ «این طبقه حافظان فرهنگ و سنت اصیل ایرانی و از موجه‌ترین طبقات اجتماعی در ایران پیش از اسلام و سده‌های نخستین بعد از ظهور اسلام بوده‌اند.»^۲ آنها به «آداب و رسوم و سنتها و داستانهای باستانی ایران علاقه می‌ورزیدند و بسیاری از سنتهای کهن را این گروه نگهداری کرده و به آیندگان سپرده‌اند.»^۳ و پاسداران فرهنگ، سنت، تاریخ، ادب و هنر ایران زمین بوده‌اند و «در انتقال فرهنگ و سنتهای باستانی این سرزمین به تمدن نوپای اسلامی نقش سرنوشت ساز داشته‌اند.»^۴

«از روزگاران جوانی فردوسی و سرگذشت خانواده وی، اطلاعات متقن و مطمئن در دست نیست و خود او نیز هیچ اشاره صریحی به ایام زندگانی خویش ننموده است»^۵ «جز آنکه از خلال مطالب حماسه سترگش می‌توان به در گذشتن پسرش در ۳۷ سالگی پی بُرد»^۶ که در هنگام مرگ او، فردوسی ۶۵ سال داشته و در شاهنامه اشارتی نیست که شاعر را دختر بوده ولی نظامی عروضی، داستانی از دختر فردوسی روایت کرده است.»^۷

در مورد مذهب فردوسی آراء گوناگویی ارائه شده است. عده‌ای معتقدند که او اهل تسنن بوده، عده‌ای به معتزلی بودن وی، عده‌ای به شیعه اثنی عشری، و عده‌ای هم به شیعه اسماعیلی بودنش معتقدند. ولی شیعه اسماعیلی بودنش قریب به نظر می‌رسد. زیرا فردوسی «در مقدمه شاهنامه نوعی جهان‌بینی عرضه کرده است که با عقاید مسلمانان اهل سنت، حدیث، اشاعره و حتی معتزله سازگار نیست و بیشتر با عقاید حکمای اسماعیلی مطابقت دارد.»^۸ ماجرای عدم پذیرش جنازه او در گورستان مسلمانان نیز یکی دیگر از دلایل احتمالی بر اسماعیلی بودن فردوسی است. زیرا «اهل سنت شیعه زیدی و امامی را کافر و خارج از دین نمی‌شناسد اما اسماعیلیه را ملاحظه و کافر می‌شمارند.»^۹ همچنین به کار بردن لفظ «وصی» در مقدمه شاهنامه یکی دیگر از نقاط تردید در مورد مذهب فردوسی است.

«زیرا بر اساس گفته‌های علمای منطق، (وصی) تنها لفظ جامع و مانعی است که معرف شیعیه و جمیع مبانی اعتقادی اوست و هیچ فرقه دیگری کلمه (وصی) را به آن معنی که مراد و مقصود شیعیان امامی است منظور نمی‌کند.»^{۱۰}

تاریخ شروع شاهنامه

«تاریخ تحقیقی شروع نظام شاهنامه درست معلوم نیست. ولی در پایان کار یزدگرد، فردوسی گفته است که شاهنامه او در سال ۴۰۰ هجری به پایان رسید. در هجوتنامه فردوسی آمده است:

بسی سال اندر سرای سپنج بسی رنج بردم بامید گنج

یا:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

یا

چو سی سال بردم بشهنامه رنج که شاهم بینشد بپاداش گنج

با قبول رنج سی ساله هنگام تقدیم شاهنامه به محمود (سال تقریبی ۴۰۰ هجری) به این نتیجه می‌رسیم که فردوسی نظم شاهنامه را در حدود سالهای ۳۷۱ - ۳۷۰، یعنی چهل یا چهل و یک سالگی خود شروع کرد.»^{۱۱}

«فردوسی در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی خود که از رنج و فقر و تهیدستی به عذاب آمد و ضیاع و عقار موروث را در راه نظم حماسه ملی ایران از دست داده بود به فکر تقدیم شاهنامه به محمودبن ناصرالدین سبکتکین افتاد. اما شاهنامه او مقبول نظر سلطان واقع نشد به چند دلیل:

۱- دور نیست که ارتباط فردوسی با دربار سلطان محمود توسط ابوالعباس فضل‌بن احمداسفراینی، نخستین وزیر سلطان محمود، انجام شده باشد. با تیرگی روابط ابوالعباس و سلطان محمود و به دنبال آن عزل و مصادره اموال ابوالعباس، فردوسی از داشتن حامی و نگاهبانی در دربار محمود محروم ماند و یکی از دلایل ناکامی فردوسی و بی نصیب گشتن او از صلوات و جوایز موفور محمود همین دوستی و رابطه او با ابوالعباس بوده است.

۲- علت دیگری نیز در باب نفرت محمود از فردوسی در میان بود و در رأس همه آنها یکی تشیع فردوسی است که به زعم محمود متعصب سنی مذهب در زمره بزرگترین گناهان و جنایات بود و دیگر اظهار محبت شدید فردوسی است به ایران قدیم و پادشاهان بزرگ عجم که گویا محمود خود را از همه آنان فزونتر می‌شمرد و به خوی ترکانه خود با نژاد ایرانی و افتخارات او دشمنی می‌ورزید و ظاهراً از دشنامهای شاهنامه به تورانیان خاطری آزرده داشت و بعید نیست که تخلیط معاندان نیز در رنجش محمود از فردوسی و محروم گردانیدن وی مؤثر بوده باشد.^{۱۲}

«فردوسی بنا بر آنچه مشهورست از آن پادشاه بهره‌ی نگرفت و دل آزرده و پریشان از غزنین به خراسان و از آنجا به طبرستان بخدمت سپهبد شهریار از آل باوند رفت و هجونا مه معروف خود را همانجا ساخت و ظاهراً بصد هزار درم به شهریار فروخت و سپس از مازندران به خراسان بازگشت و در مولد خود بسر می‌برد تا بسال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری بدرود جهان گفت.»^{۱۳}

مآخذ شاهنامه

«تحقیق در باب مآخذ شاهنامه اندکی دشوار است و در این باب نمی‌توان به صراحت سخن گفت. زیرا از طرفی گاه میان روایت فردوسی و مورخان در بعضی جزئیات اختلافاتی دیده می‌شود و از طرفی دیگر مآخذی که فردوسی از آنها استفاده کرده است جملگی از میان رفته چنانکه نمی‌توانیم میان شاهنامه و مآخذ آن مقایسه مستقیمی کنیم.

فردوسی در بسیاری از جایهای شاهنامه به یک کتاب به نامهای: نامه خسروی، نامه خسروان، نامه پهلوی، نامه شهریارم نامه باستان، نامه راستان نامه شاهوار و یا مطلق نامه اشاره کرده است. این اشارات همه راجعست به «شاهنامه ابومنصوری» که فردوسی مدتی در جستجوی آن رنج برد و سرانجام به همت یکی از دوستان بر آن دست یافت و از روی آن به سرودن شاهنامه خود قیام کرد.

فردوسی بجز شاهنامه ابومنصوری علی‌الظاهر از بعضی داستانهای منفرد دیگر نیز که در آن روزگار شهرتی داشت استفاد کرد و از آن جمله است: داستان رزم بیژن و گرازان یا

داستان بیژن و منیژه و داستان رزم رستم با اکوان دیو و داستان رستم و سهراب و بعضی از رزمهای رستم. تئودور نلدکه هم پس از تحقیقات دقیق خود به چنین نتیجه‌یی رسیده است که چندین داستان شاهنامه از کتاب شاهنامه ابومنصوری اخذ شده است.^{۱۴} «از مآخذ دیگر شاهنامه، «اسکندرنامه» است. دیگر از مآخذ فردوسی «اخبار رستم» است.^{۱۵}

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ذبیح‌الله صفا، حماسه سرایی در ایران، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۲) ص ص ۱۷۲- ۱۷۱
- ۲- عزت‌الله فولادوند، «دهقان و نقش او در نگاهداشت و انتقال فرهنگ ایرانی» (تهران: ماهنامه حافظ، ش ۲، س ۸۳) ص ۲۵.
- ۳- شاهنامه فردوسی، غمنامه رستم و سهراب، با شرح و انتخاب جعفر شعار و حسن انوری (تهران: علمی ۱۳۶۸)، ص ۱۷.
- ۴- عزت‌الله فولادوند، پیشین، ص ۲۴.
- ۵- طاهره قاسمیان یادگاری، آداب و رسوم از خلال بخش حماسی شاهنامه (پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶)، ص ۸.
- ۶- محمد دبیر سیاقی، زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه (تهران: علمی، ۱۳۷۰) ص ۲۸.
- ۷- حبیب یغمائی، فردوسی و شاهنامه او (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹)، ص ۳۱.
- ۸- طاهره قاسمیان یادگاری، پیشین، ص ۸.
- ۹- همو
- ۱۰- احمد مهدوی دامغانی، «مذهب فردوسی»، (تهران: ماهنامه گلچرخ، ش ۹ و ۸، ۱۳۷۲)، ص ص ۱۶-۴.
- ۱۱- ذبیح‌الله صفا، حماسه سرایی در ایران، پیشین، ص ص ۱۸۱-۱۸۰.
- ۱۲- همو، ص ص ۱۸۷-۱۸۴.

۱۳- همو، ص ص ۱۷۴-۱۷۵.

۱۴- همو، ص ۲۰۵.

۱۵- همو، ص ۲۰۶.

بخش اول

مسائل اجتماعی

مقدمه

طبقات اجتماعی مشاغل:

«چون نوبت به ساسانیان رسید، تشکیلات جدید در جامعه پیدا شد که مبتنی بر چهار طبقه بود: ۱- روحانی ۲- جنگاوران ۳- مستخدمان ادارات ۴- توده ملت و صنعتگران و شهریان هر یک از این طبقات به چند دسته تقسیم می‌شد. طبقه روحانیان مشتمل بوده است بر قاضی و علمای دینی (پست‌ترین و متعددترین مرتبه این علماء صنف مغان بوده، پس از مغان، مؤبدان و هیربدان و سایر اصناف روحانی، که هر یک شغلی و وظیفه خاصی داشتند). دیگر از شعب طبقه روحانی دستوران و معلمان بوده‌اند. اما طبقه جنگیان مشتمل بر دو صف سوار و پیاده بوده است، که وظایف مختلف داشتند. اصنافی که در طبقه مستخدمان ادارات تشخیص داده شده از این قرار است: منشیان، محاسبان، نویسندگان احکام محاکم و نویسندگان اجازه نامه‌ها و قراردادهای و مورخان و پزشکان و منجمان نیز جزء این طبقه به شمار می‌رفته‌اند. طبقه توده هم مرکب از اصناف و شعبی بود مثل تجار و فلاحان و سوداگران و سایر پیشه‌وران. هر یک از این طبقات رئیسی داشت.»^۱

مسعودی در «مروج الذهب» در مورد طبقات عهد ساسانی می‌نویسد: «اردشیر، طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد. نخست، وزیران و پس از آن مؤبدان که نگهبان امور دین و قاضی القضاة و رئیس همه مؤبدان بود و آنها نگهبانان امور دینی همه کشور و عهده‌دار قضاوت دعاوی بودند و چهار اسپهبدی نهاد: یکی به خراسان، دوم به مغرب، سوم به ولایت جنوب و چهارم به ولایت شمال و این چهار اسپهبد مدیران امور ملک بودند که هر کدام تدبیر یک قسمت مملکت را به عهده داشتند و فرمانروای یک چهارم آن بودند و هر یک از اینان مرزبانی داشت که جانشین اسپهبد بود و چهار طبقه دیگر را از کسانی که اهل تدبیر بودند و کار ملک و مشورت حل و عقد امور با حضور ایشان می‌شد ترتیب داد و آنگاه طبقات نغمه‌گران و مطربان و آشنایان صنعت موسیقی را به نظام آورد.»^۲

و در مورد طبقه مطربان می‌نویسد: «بهرام گور، مراتب اشراف و شاهزادگان و متولیان آتشکده‌ها و متعبدان و زاهدان و عالمان دین و دیگر رشته‌های فلسفه را به حال خود

گذاشت ولی طبقه مطربان را تغییر داد و کسانی را که به طبقه متوسط بودند به طبقه بالا برد و طبقه پایین را به طبقه میانه جای داد و مراتب را دگرگون کرد و چون به مطربان که مایه نشاط او بودند دل بستگی داشت ترتیب اردشیر بابکان را در باره آنها بهم زد و شاهان بعد از او نیز به همین روش بودند تا خسرو انوشیروان که مرتبه مطربان را به ترتیبی که در ایام اردشیر بوده مقرر کرد.^۳

یعقوبی، فهرست صاحبان مناصب عالی کشور را اینگونه بیان می‌کند: ۱- وزیر فرمادار (وزیر اعظم)، ۲- مؤبدان مؤبد (روحانی اعظم)، ۳- هیربدان هیربد (حافظ آتشکده)، ۴- دبیر بد (رئیس دبیران)، سپاهبد (فرمانده لشکر) ۵- مرزبان که فرمانفرمای ایالت بود.^۴

در شاهنامه، از چند طبقه مکرر نام برده شده است که در دستور کار قرار گرفت و به مشاغلی که تاثیر چندانی در امور مملکت نداشتند بطور فهرست‌وار اشاره شده است: طبقاتی که بطور مفصل در مورد آنها صحبت شده است به این قرار است: ۱- وزیر ۲- دبیر ۳- موبدان موبد و موبدان ۴- پهلوان کنارنگ (که فرمانروای ایالت کوچکتر بود)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی (تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۸) ص ۶۹-۷۰.
- ۲- ابوالحسن مسعودی، مروج‌الذهب، ترجمه رشید یاسمی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴) ص ص ۲۴۱-۲۴۰.
- ۳- همو.
- ۴- آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ص ۳۷۲-۳۷۳.

وزیر

بزرگترین پایگاه برجسته دربار را دستور (یا وزیر) داشته است. وظیفه او اداره کردن کشور تحت نظارت پادشاه بود. پادشاهان از داشتن وزیر ناگزیر بوده‌اند و نیک و بدکارها را با او در میان می‌گذاشتند، فرمانهای خود را به دستگیری او انجام می‌دادند. با او رایزنی می‌کردند و چون خدمت بزرگی انجام می‌دادند بر او گوهر می‌افشاندند و نامش را بر میخ درم (سکه) می‌نگاشتند. در دوره ساسانیان دستور از میان موبدان برگزیده می‌شد. جایگاه دستور در پیشگاه، روی تخت فیروزه بود. ایرانیان بر این باور بودند که از دستور بد گوهر و گفته بد به دیهیم پادشاهی زیان فراوان می‌رسد و تخت شاهی با دستور خوب دل آرا می‌گردد.

اهمیت وزیر

انوشیروان هنگامی که بر تخت نشست در میان سخنان خود گفت: پادشاه از داشتن وزیر ناگزیر است و باید بد و نیک را با او در میان بگذارد و مشورت کند. اگر کسی با من کاری واجب دارد و وزیر اجازه ندهد که من آگاه گردم بر این کار موافق نخواهم بود:

که ما تاجداری به سر برده‌ایم	به داد و خرد رای پرورده‌ایم
ولیکن ز دستور باید شنید	بدو نیک بی او نیاید پدید
هر آن کس که آید بدین بارگاه	ببایست کاری نیابند راه
نباشم ز دستور همداستان	که بر من بپوشد چنین داستان

(انوشیروان، ۵۵ / ۳۴-۳۱)

بزرگمهر به انوشیروان گفت: که از دستور بد گوهر و گفته بد به دیهیم شاهی بد می‌رسد:

ز دستور بد گوهر و گفت	تباهی به دیهیم شاهی رسد
-----------------------	-------------------------

(همان، ۱۳۴ / ۱۳۵۲)

یا

اگر چند باشد سرافراز شاه	به دستور گردد دلارای گاه
--------------------------	--------------------------

(همان، ۲۶۶ / ۳۶۵۱)

جایگاه وزیر

جایگاه دستور گاه بر روی تخت فیروزه بود:

به پیروزه برجای دستور بود که از کدخدایش رنجور بود
(خسرو پرویز، ۳۵۹۳ / ۲۲۵)

و گاهی در یک سمت، نزدیک شاه می نشست:

به یک دست موبد که بودش وزیر به دست دگر یزدگرد دبیر
(انوشیروان، ۱۴۱۶ / ۱۳۸)

وزیر، شاه را در میدانی همراهی می کرده است. زمانی که اردشیر دانست که نوه دار شده، شادمان شد و با دستور خود به ایوان آمد و آن کودک را به سوی تخت برد:

زگفتار او شاد شد اردشیر به ایوان خرامید خود با وزیر
گرفته دلاویز را بر کنار ز ایوان سوی تخت شد شهریار
(اردشیر، ۲۸۳-۲۸۲ / ۱۷۱)

زمانی که هرمزد تصمیم گرفت که به بهرام چوبین مقام سپهبدی اعطا کند با دستورش به سوی میدان رفت:

جهانجوی با گوی و چوگان و تیر به میدان خرامید خود با وزیر
سپهبد بیامد نزدیک شاه کمر خواست و خفتان و درع و کلاه
(هرمزد، ۵۰۶-۵۰۵ / ۳۴۴)

در شکارگاه نیز حضور موبد مشاهده می شود. انوشیروان با دبیران و حاجب و دستور خود به شکار رفت:

وز آن جایگه سوی نخچیرگاه بیامد چنان داغ دل کینه خواه
دبیران و زروان دستور شاه برفتند یک روز پویان به راه
(انوشیروان، ۱۶۴۸-۱۶۴۵ / ۱۵۱)

وزیر در آتشکده شاه را همراهی می کرد. پیش از آنکه انوشیروان به جنگ با رومیان برود به آتشکده رفت و از دستور خویش برسم خواست و گریان به سوی آتش رفت:

ز دستور پاکیزه برسم بجست دو رخ را به آب دو دیده بشست

(همان، ۸۲/۵۱۱)

وزیر به عنوان مشاور شاه و محرم اسرار او در جای جای شاهنامه به چشم می‌آید. بهرام‌گور درباره پادشاهی خود با موبدان سخن راند و گفت در کارها با دستور سخن خواهم گفت و در هر کاری با او مشورت خواهم کرد.

زدستور پرسیم یکسر سخن چو کاری نوافگند خواهم زبن

(یزد گرد بزه گر، ۶۲۲ / ۲۹۹)

پس از آنکه بهرام‌گور با سردارانش از دادگری سخن راند، وزیر خردمندش برپای خاست و از سنگل و بیداد گریش به شاه گفت:

وزیر خردمند برپای خاست چنین گفت کای خسرو داد و راست

جهان از بداندیش بی بیم گشت وزین مرزها رنج و سختی گذشت

مگر نامور سنگل از هندوان که از داد پیچیده دارد روان

زهندوستان تا در مرز چین زدزدان پر آشوب دارد زمین

به ایران همی دست یازد به بد بدین داستان کارسازی سزد

تو شاهی و سنگل نگهبان هند چرا باژ خواهد ز چین و زسند

(بهرام‌گور، ۴۱۱ / ۱۸۷۹ - ۱۸۷۴)

زمانی که ساوه شاه، خاقان چین و قیصر با سرداران دیگر بیگانه به سوی ایران تاختند هرمزد بزرگان را به پیشگاه خواند تا با او مشورت کنند و نظر آنها را جویا شد و وزیر نظر خود را اعلام کرد:

چنین گفت موبد که بودش وزیر که ای شاه دانا و دانش پذیر

سپاه خزر گریباید به جنگ نیابند جنگی زمانی درنگ

ابا رومیان داستانها زنییم زبن پایه تازیان برکنیم

ترا ساوه شاه است نزدیکتر وزو کارمان نیز تاریکتر

(هرمزد، ۳۳۳ / ۳۰۷ - ۳۰۲)

هنگامی که قیصر برای خسرو پرویز جامهٔ چیلپانشان فرستاد شاه به وزیر خود گفت که پوشیدن آن جامه مطابق با آئین نیست:

به دستور فرمود پس شهریار
که آن جامهٔ روم گوهر نگار
نه آئین پرمایه دهقان بود
کجا جامهٔ جاثلیقان بود
(خسرو پرویز، ۱۳۱ / ۲۰۶۰-۲۰۵۹)

خسرو پرویز فرمان داد تا شهر ری را با پیلان بکوبند. دستور شاه به او گفت که ری شهر بزرگی است و پسند خداوند نیست که چنین کاری انجام گیرد:

گرانمایه دستور با شهریار
چنین گفت کای از کیان یادگار
نگه کن که شهری بزرگست ری
نشاید که کوبند پیلان به پی
که یزدان در آن کار همداستان
نباشد نه هم بر زمین داستان
(همان، ۱۹۰ / ۳۰۵۷-۳۰۵۵).

هنگامی که بهرام گور خواست تا ناشناس به هندوستان رود به دستور و دبیرش گفت تا به پیشگاه روند و مشورت کنند:

بشد پاک دستور او با دبیر
جزو هرکسی آنک بد ناگزیر
بگفتند هرگونه‌ای بیش و کم
ببردند قرطاس و مشک و قلم
(بهرام گور، ۴۱۲ / ۱۸۸۶-۱۸۸۵)

هنگامی که انوشیروان پیمانی نوشت که هرمزد جانشین او گردد، آن پیمان نامه را به موبد (که دستور او بود) سپرد:

نیشستند عهدی به فرمان شاه
که هرمزد را داد تخت و کلاه
چو قرطاس رومی شد از بادخشک
نهادند مه‌ری برو بر زمشک
به موبد سپردند پیش ردان
بزرگان و بیداردل بخردان
(انوشیروان، ۳۱۰ / ۴۳۹۶ - ۴۳۹۴)

روزی خسرو پرویز به دستور خود گفت: که تاب دیدن کشندهٔ پدر را ندارد. بندوی هرزمان از مقابلش می‌گذرد و او را دل خون می‌کند: